مجلهٔ
ایران‌شناسی
ویژهٔ پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

سال دهم، شمارهٔ ۳ پائیز ۱۳۷۷ (۱۹۹۸ م.)

روز نجات آذربایجان

اگر به حفظ تمامیت ارضی ایران صمیمانه معتقد باشیم و هر اقدامی را در این زمینه روا بدانیم، ۲۱ آذر ۱۳۲۵ - روز نجات آذربایجان از چنگال تجزیه طلبان فرقهٔ دموکرات آذربایجان - بزرگترین و درخشان ترین اقدام در حفظ تمامیت ارضی ایران در تاریخ یک قرن اخیر کشور ما به شمار می رود. به نقشهٔ شمارهٔ ۱ نظری بیفکنید، محدودهٔ سیاسی و جغرافیایی ایران را در سال ۱۱۹۶ خ (۱۲۳۳هـ. ق./۱۸۱۷م.) در دورهٔ فتحعلی شاه قاجار نشان می دهد. نقشهٔ شمارهٔ ۲ کشور ایران را در سال ۱۳۰۴ خ (۱۹۲۵م.) در پایان عصر قاجاریه و آغاز دورهٔ پهلوی ها نشان می دهد. ملاحظه می فرمایید که در مدت کمی بیش از یک قرن، در دوران قاجاریه، سرزمینهایی وسیع در شمال و شرق و غرب از مالکیت ایران خارج شده، و تنها مرزهای آبی وطن ما در شمال و جنوب دست نخورده باقی مانده است! نقشهٔ شمارهٔ ۳ نشان می دهد که در دوران اشغال شمال ایران به توسط ارتش سرخ در جنگ جهانی دوم، آذربایجان و زنجان و کردستان در فاصلهٔ ۲۱ آذر ۱۳۲۴ تا ۲۱ آذر ۱۳۲۵ (۱۹۴۵-۱۹۴۶م.) به دست مزدوران اتحاد جماهیر شوروی از سرزمین مادر جدا شد، ولی حکومت

مرکزی ایران به شرحی که خواهد آمد با سیاست واقع بینانهٔ رجال وطن پرست و اقدامهای به موقع و برخورداری کامل از حمایت امریکا و انگلستان در سازمان ملل متحد، طومار حکومت تجزیه طلبان را درهم نوردید و در نتیجه آن مناطق بار دیگر به ایران پیوست.

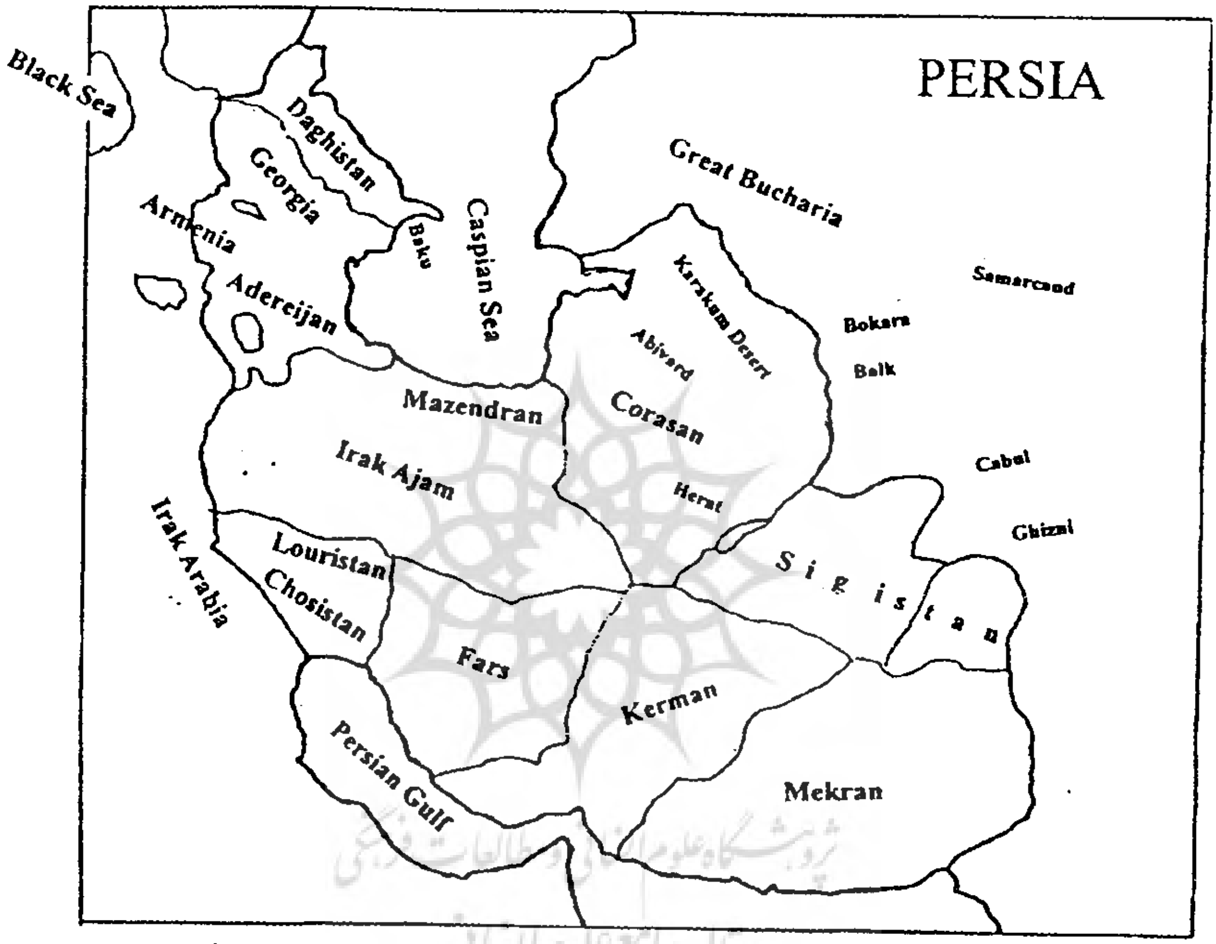

نقشهٔ شمارهٔ ۱: ایران (Persia) در سال ۱۸۱۷م. (۱۱۹۶ خورشیدی/ ۱۲۳۳هـ.ق.)
برگرفته از *New General Atlas* *

در این زمینه - یعنی حفظ تمامیت ارضی ایران - از دو اقدام دیگر ایران در اواخر دوران پهلوی ها نیز باید یاد کرد. ایران قریب یک قرن در مورد شط العرب با کشور عراق - و در حقیقت با دولت استعماری انگلستان - اختلاف داشت. ایران این رودخانهٔ مرزی را قلمرو مشترک دو کشور، و بر طبق قوانین بین المللی خط تالوِگ را در آن مرز دو کشور می شناخت، ولی عراق به پشتیبانیِ انگلستان عملاً شط العرب را بخشی از قلمرو خود می دانست.[۱] پس از بارها مذاکرهٔ بی نتیجه در آن مدت دراز، سرانجام علی رغم تهدید عراق و اعلام این که «دولت عراق شط العرب را جزئی از قلمرو خود می داند...»،[۱] «اولین کشتی ایرانی به نام ابن سینا [باافراشتن پرچم ایران] در ۲ اردیبهشت ۱۳۴۸ (۲۲ آوریل

۱۹۶۹) با راهنمایان ایرانی و زیر حمایت ناوچه های جنگی ایران از شط العرب عبور کرد»[۲] و ایران عملاً از حقوق قانونی خود در شط العرب – به عنوان رودخانهٔ مرزی – استفاده نمود. در کنفرانس الجزیره در سال ۱۹۷۵، صدام حسین نمایندهٔ کشور عراق، به دلایلی که جای بحث آن در این مختصر نیست، به ناچار بر حقانیت ایران در شط العرب صحّه نهاد. اقدام دیگر در ۹ آذر ۱۳۵۰(۳۰ نوامبر ۱۹۷۱)، بازگردانیدن جزایر تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی در خلیج فارس به ایران بود که به سبب نزدیکی با تنگهٔ هرمز دارای موقعیت استراتژیکی مهمی در این منطقه است.[۲]

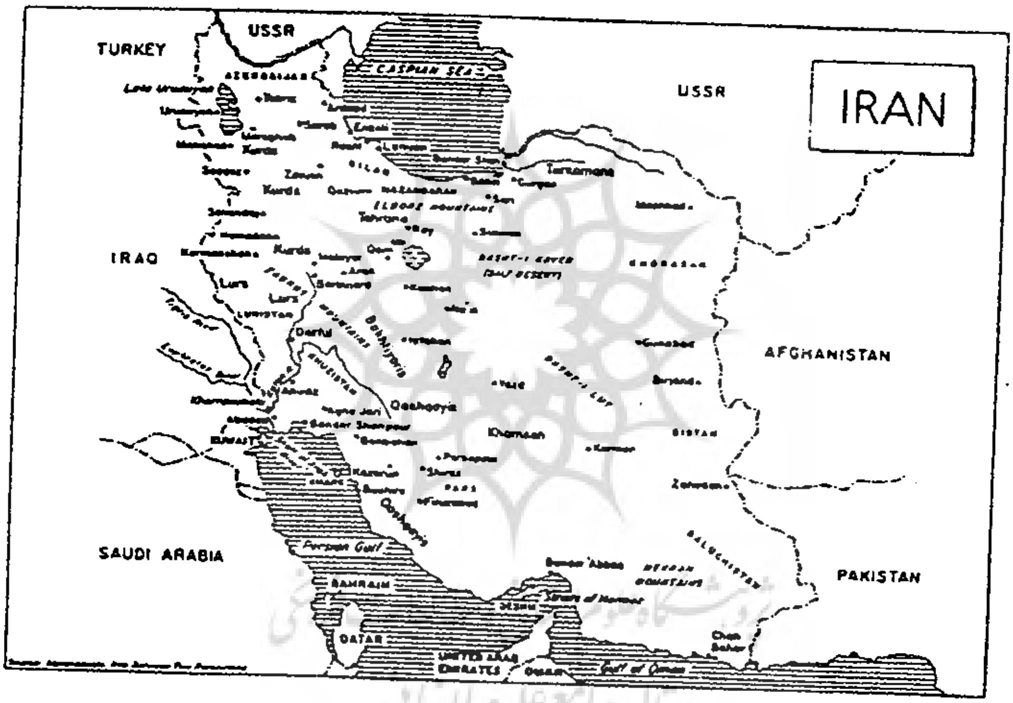

نقشهٔ شمارهٔ ۲: ایران در پایان دوران قاجاریه و آغاز دوران پهلوی (سال ۱۳۰۴ خورشیدی)

برگرفته از کتاب آذربایجان در ایران معاصر، ص ۱۸

در اهمیت دو اقدام اخیر همین بس که پس از انقلاب اسلامی و روی کار آمدن حکومت اسلامی در ایران و آشفتگی اوضاع، هنگامی که صدام حسین در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ به طور یکجانبه لغو قرارداد ۱۹۷۵ الجزیره را اعلام کرد و سپس ایران را مورد تجاوز نظامی قرار داد که به جنگ هشت سالهٔ عراق و ایران منجر گردید، حکومت اسلامی ایران با تمام دشمنیهایش با رژیم پهلوی، بر اعتبار قرارداد الجزیره پای افشرد. چنان که در همین سالهای اخیر نیز رژیم اسلامی ناچار گردیده است از حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه – در برابر امارات متحدهٔ عربی و پشتیبانان اروپایی و عرب آن – دفاع کند و آنها را بخشی از خاک ایران اعلام نماید.

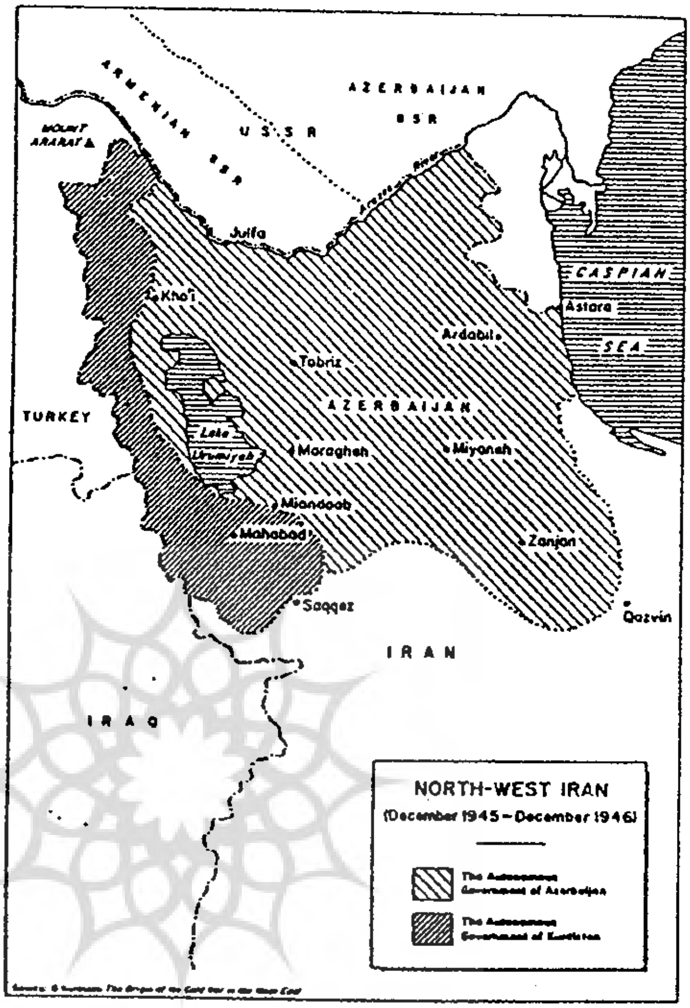

نقشهٔ شمارهٔ ۳- دولتهای خودمختار آذربایجان و کردستان (۲۱ آذر ۱۳۲۴- ۲۱ آذر ۱۳۲۵)

برگرفته از کتاب آذربایجان در ایران معاصر، ص ۱۴۰

روی سخن در این مقاله با بازماندگان فرقهٔ دموکرات آذربایجان و کردستان و حزب تودهٔ ایران که اصولاً به ایران و تمامیت ارضی آن اعتقادی ندارند نیست، همچنان که روی سخن ما با آن افراد معدودی نیز نیست که می نویسند «کشور ایران» ساخته و پرداختهٔ سیاستهای استعماری در قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی ست،[۳] و یا کسانی که خیال خود را راحت کرده اند و می گویند ایران کشوری کثیرالمله است، و از استقلال خلقهای ترکمن و بلوچ و کرد و آذری و عرب و... دفاع می کنند، و در دشمنی با ایران تا آن جا پیش می روند که همصدا با دشمنان ایران، خلیج فارس را «خلیج» می نامند با این استدلال که تا زمانی که در ایران و تمام کشورهای عربی حاشیهٔ این آبراه حکومتهای کارگری برقرار نشود، ما از به کار بردن «خلیج فارس» یا «خلیج عربی» خودداری می کنیم تا به شووینیسم فارس و عرب فرصت خودنمایی نداده باشیم![۴] روی سخن در این نوشته با دو گروه است: ۱- کسانی

که در نوشته ها و سخنان خود تجزیهٔ آذربایجان را به توسط پیشه وری و حزب دموکرات آذربایجان تأیید نمی کنند ولی از اهمیت نجات آذربایجان نیز سخنی به میان نمی آورند، ظاهراً علت این امر آن است که این حادثهٔ مهم تاریخی در دورهٔ محمد رضا شاه پهلوی انجام شده است، و چون آنان با رضاشاه و محمد رضا شاه مخالفند و دوران پادشاهی آنان را یکپارچه سیاهِ سیاه می بینند و معتقدند که در آن دوران حتی یک کار مثبت هم انجام نپذیرفته است، پس یا دربارهٔ نجات آذربایجان سکوت می کنند و یا اگر به ضرورت از آن نامی ببرند، تمام امتیاز حل این مشکل را به قوام السلطنه می دهند و از دیگر کسانی که در این کار به جان کوشیدند نامی به میان نمی آورند، نه برای آن که معتقدند قوام السلطنه در این ماجرا خدمتی بزرگ انجام داده است، خیر، اکثر افراد وابسته به این گروه، قوام السلطنه را سخت دشمن می دارند، زیرا چنان که می دانیم مصدق در ۲۲ تیر ۱۳۳۱ تقاضای اختیارات شش ماهه از مجلس شورای ملی کرد و از سوی دیگر تقاضا کرد پُست وزارت جنگ نیز به وی سپرده شود. چون شاه با این تقاضا به شدت مخالفت کرد، مصدق از نخست وزیری استعفا داد. در ۲۶ تیر مجلس شورای ملی بدون حضور نمایندگان طرفدار مصدق به نخست وزیری قوام السلطنه رأی تمایل داد و شاه در پیِ رأی تمایل مجلس، فرمان نخست وزیری را به نام او صادر کرد. اما خبر استعفای مصدق در سی ام تیر در تهران و شهرستانها موجب تظاهرات و برخوردهای شدید باقوای انتظامی شد که در آن عده ای کشته و مجروح شدند. در نتیجه قوام السلطنه استعفا داد و شاه به خواست مردم فرمان نخست وزیری مصدق را صادر کرد. بدین جهت با توجه به این سابقه، دفاع این گروه از قوام السلطنه در این موضوع خاص، لا لِحُبّ علی بل لِبُغض معاویه است؛ ۲- برخی از هموطنان، قوام السلطنه را نیز داخلِ آدم حساب نمی کنند و به صراحت می گویند و می نویسند این تنها اولتیماتوم امریکا بود که اتحاد جماهیر شوروی را وادار به عقب نشینی کرد. در حالی که سالها پیش امریکا اعلام کرد که مطلقاً اولتیماتومی به شوروی نداده بوده است. ولی اینان برای بی اعتبار ساختنِ ایران و همهٔ رجالِ دست اندرکار این ماجرا، از صدر تا ذیل، و نادیده گرفتنِ مخالفت شدید مردم آذربایجان و کردستان با تجزیه طلبان، اولتیماتوم خیالی امریکا را دستاویزی برای بیان آراء خود قرار می دهند. به علاوه اینان به این موضوع مهم توجه نمی کنند که اگر سالها پیش نیز «دولت شوروی گیلان» (قیام میرزا کوچک خان جنگلی و جانشینان او)، «ملّی حکومتِ» خیابانی در آذربایجان، و اقدام شیخ خزعل در خوزستان با موفقیت روبرو نگردید و هر یک چون شیری برفی در برابر دولت مرکزی ایران آب شدند، علت اساسی آن بود که مردم با اقدامهای تجزیه طلبانهٔ آنان همراه نبودند، همان

طوری که اهالی آذربایجان و کردستان نیز در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ بر اقدامات خانه براندازِ تجزیه طلبان صحه ننهادند.

پس از این مقدمه، اجازه بفرمایید پس از گذشت ۵۲ سال، مسألهٔ تجزیهٔ آذربایجان را از ایران، از آغاز تا انجام در کمال اختصار و بر اساس اسناد معتبر از نظر بگذرانیم.

در جنگ جهانی دوم، در سوم شهریور ۱۳۲۰، قوای شوروی و انگلیس و سپس امریکا ایران را اشغال کردند. شمال ایران در اشغال ارتش سرخ بود و جنوب و مرکز ایران در دست قوای انگلستان. انگلستان رضاشاه را - که به ناچار از سلطنت استعفا داده بود - به اتفاق اکثر افراد خانواده اش به جزیرهٔ موریس در افریقا تبعید کرد. در آن اوضاع آشفته، با مقدماتی که محمد علی فروغی نخست وزیر وقت ایران (شهریور - اسفند ۱۳۲۰)[5] در کمال هوشیاری فراهم ساخت، محمد رضا پهلوی ولیعهد ایران - که جوانی ۲۲ ساله بود - رسماً جانشین پدر شد. پادشاه کشوری که در اشغال کامل قوای بیگانه بود و در آن از ثبات سیاسی نیز مطلقاً خبری نبود و مسألهٔ درجهٔ اول مملکت تأمین نان برای مردم بود. در دورهٔ نخست وزیری فروغی، در ۹ بهمن ۱۳۲۰ (۲۹ ژانویهٔ ۱۹۴۲)، «پیمان اتحاد بین ایران و شوروی و انگلیس» به امضا رسید. به موجب این پیمان ایران تعهداتی سنگین در برابر اشغالگران، که از آن چاره ای نبود، به عهده گرفت، ولی دو موضوع مهم و حیاتی به نفع ایران نیز در آن گنجانیده شد بدین شرح:

«فصل اول: اعلیحضرت پادشاه بریتانیای کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ماوراء بحار و امپراتور هندوستان و هیأت رئیسهٔ شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (که از این پس آنها را دول متحده خواهیم نامید) مشترکاً و هر یک منفرداً تعهد می کنند که تمامیت خاک ایران و حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم بدارند».

«فصل پنجم: پس از این که کلیهٔ مخاصمه ما بین دول متحده با دولت آلمان و شرکای آن به موجب یک یا چند قرارداد متارکهٔ جنگ متوقف شود، دول متحده در مدتی که زیاده از شش ماه نباشد قوای خود را از خاک ایران بیرون خواهند برد...».[6]

فروغی به علت امضای این قرارداد به شدت از طرف آلمان نازی و طرفداران آن کشور مورد حمله قرار گرفت. از جمله شاهرخ گویندهٔ برنامهٔ فارسی رادیو برلن مدتها بدترین اتهامها و ناسزاها را نثار وی می کرد، ولی فروغی وظیفهٔ ملی خود را انجام داد. از سوی دیگر به این موضوع مهم نیز باید توجه داشت که در دوران اشغال ایران به علت عدم ثبات سیاسی، دولتهایی که به رأی نمایندگان مجلس شورای ملی بر سرِ کار می آمدند، مدت زمامداری شان عموماً از پنج شش ماه تجاوز نمی کرد.

و اما مسألهٔ آذربایجان - برای اولین بار در زمان نخست وزیری صدر (صدر الاشراف) (تیر - آبان ۱۳۲۴)[۵] «اخبار نگران کننده ای به پایتخت می رسید که حاکی از این بود که شمال ایران، به ویژه آذربایجان در آستانهٔ آشوب سیاسی قرار دارد» (ص ۹۶).[۷] پس از صدرالاشراف، ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) (آبان - بهمن ۱۳۲۴)[۵] به نخست وزیری انتخاب شد. وی در حالی که ارتش سرخ علناً شورشیان آذربایجان را از جهات مختلف تأیید می کرد، به اقدامهای اساسی به این شرح دست زد: در اواخر آبان ۱۳۲۴ ضمن نادیده گرفتن قاطعانهٔ پیشرفتهای فرقهٔ دموکرات آذربایجان، بیات را به منظور پایان دادن به حالت خصمانه ای که بین تهران و تبریز به وجود آمده بود با سمت استانداری آذربایجان به آن منطقه گسیل کرد. بیات تقریباً پس از یک ماه کوشش نافرجام به تهران بازگشت. او در تبریز به نمایندهٔ امریکا گفته بود که «... راه حل قضیه تنها می تواند در سطوح بالا پیدا شود». «بیات با یادآوری این که راه حل مسأله را فقط می توان «در عالی ترین سطح» جست، در واقع به طور غیر مستقیم این معنا را رسانده است که تنها در صورتی قدرت حکومت مرکزی در آذربایجان مستقر می شود که با مسأله در سطح بین المللی برخورد شود نه در سطح ملی...» (ص ۱۴۶). حکیم الملک «در مجلس شورای ملی خیلی با شجاعت و تندی نطق کرد. گفت محال است بگذارم قسمتی از مملکت جدا بشود» (خاطرات، ۲۶۹).[۸] دولت مرکزی به این حد بسنده نکرد و با آن که می دانست مملکت در اشغال است و شورویها شورشیان را تأیید و تقویت می کنند، نیروهایی برای تقویت پادگانهای محلی آذربایجان فرستاد. ولی نیروهای تقویتی «در پُست بازرسی شورویها، پشت دروازهٔ تهران، به وسیلهٔ ارتش شوروی متوقف گردید». بدین مناسبت در ۲۶ آبان وزارت امور خارجهٔ ایران یادداشت اعتراض آمیزی به مقامات شوروی فرستاد و یادآور شد که اتحاد شوروی بر طبق پیمان سه جانبهٔ مورخ ۹ بهمن ۱۳۲۰ «خود را ملتزم ساخته است که در امور داخلی ایران مداخله ای نکند. در همین یادداشت به اتحاد شوروی اطلاع داده می شود که حکومت مرکزی قصد دارد «به خاطر تقویت نیروهای خود در آذربایجان و اعادهٔ قانون و نظم در این استان دو گردان [سرباز] و یک گروهان ژاندارمری به آن جا گسیل دارد». چند روز پس از این تصمیم، قوای ارتش سرخ در شریف آباد [قزوین] از پیشرفت نیروهای مذکور جلوگیری کرد» (ص ۱۲۴).

پس از شکست مأموریت بیات، «حکیمی در مراسله ای به سفارت امریکا در تهران، از ملامت شوروی در آنچه در آذربایجان روی داده است اجتناب نکرد. در این مراسله حکیمی تأکید کرده بود که: «... شورشیان پشتیبانی مردم را ندارند لیکن آن چنان

توده های مـردم را ترسانده اند که ابراز هرگونه مقاومت محلی دشوار شده است... اگر نیروهای ایرانی در آذربایجان آزادی حرکت داشتند، به آسانی می توانستند طغیان را فرو بنشانند. ممانعت شوروی از حرکت نیروهای امنیتی ایران، با پیمان سه جانبه مغایر است». «او در پایان به عنوان نتیجه گیری از شوروی درخواست می کند که: از مداخله در امور داخلی ایران دست بکشد و کشور را از نیروهای خود تخلیه کند»[۹] (ص ۱۴۶–۱۴۷).

در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ به توسط فرقهٔ تجزیه طلب دموکرات آذربایجان، «مجلس ملی آذربایجان» در تبریز تشکیل گردید. پیشه وری به وسیلهٔ آن مجلس به عنوان «نخست وزیر» (باش وزیر) برگزیده شد و کابینهٔ خود را معرفی کرد، همه را با عنوان «وزیر». فرقهٔ دموکرات از «ملت آذربایجان» سخن می گفت و زبان آذربایجانی (ترکی) را نیز زبان رسمی اعلام کرد (ص ۱۴۱–۱۴۳). پادگان تبریز در ۲۲ آذر ۱۳۲۴ طی اعلامیه ای به امضای سرهنگ درخشانی فرمانده پادگان تبریز و پیشه وری «رئیس حکومت داخلی آذربایجان» تسلیم شد. ولی پادگان رضاییه و فرمانده آن سرهنگ زنگنه مقاومت کردند تا مهمات آنان به پایان رسید و آن گاه تسلیم شدند، و به این سبب سرهنگ زنگنه از طرف دموکراتها در تبریز به ده سال حبس محکوم گردید (ص۱۴۴–۱۴۵).

حکیم الملک در ۲۹ دی ۱۳۲۴ از هیأت ایرانی در سازمان ملل متحد خواست که موضوع دخالت شوروی را در ایران در شورای امنیت طرح کند. رئیس هیأت نمایندگی ایران سید حسن تقی زاده بود. وی طی نامه ای به قائم مقام دبیرکل سازمان ملل درخواست کرد «به مداخلهٔ روسیه در امور داخلی ایران» رسیدگی شود» (ص ۱۴۷). تقی زاده می نویسد در این هنگام تحریکات شدیدی در ایران در جریان بود و می خواستند حکیم الملک را مجبور به استعفا کنند و «در نظر داشتند قوام السلطنه را که خیلی با روسها نزدیک شده بود سرِ کار بیاورند. حکیم الملک چندی مقاومت کرد و انتظار داشت که ما شکایت را به سازمان ملل داده باشیم تا پس از آن استعفاء دهد. جای تشکر است در حالی که ما در تقدیم شکایت به مجمع سازمان یا شورای امنیت در حال تردید بودیم، او مقاومت کرد و استعفا نداد. وقتی ما شکایت را دادیم آن وقت استعفا داد» (خاطرات، ۲۷۲). وی می افزاید که «من در مجمع عمومی نطق مفصلی راجع به تجاوزات روسها و اصل موضوع شکایت خودمان کردم» (خاطرات، ۲۷۳). «در این بین از طهران تلگرافی از قوام السلطنه که رئیس الوزرا شده بود رسید که تقاضای خودداری از طرح شکایت و مجادلهٔ شدید می کرد. آن تلگراف روزی به دست من رسید که بعد از ظهر آن روز بایستی در شورای امنیت به مباحثه و مجادله برویم... من از نصفِ راه برنگشتم و به جنگ رفتم. ولی

به این صدد برآمدم که اگر پیشنهاد مذاکرهٔ مستقیم بین ایران و روس به میان بیاید از قبول آن خودداری نکنم» (خاطرات، ص ۲۷۳-۲۷٤) . او مـی نویسد در شورای امنیت، ویشنسکی رئیس هیأت نمایندگی شوروی در پاسخ من گفت: «ما وقتی جلوی قوای مسلح ایران را از رفتن به تبریز گرفتیم، خود دولت ایران در مکاتبهٔ با سفیر روس از این عمل تشکر کرد...، من انکار کردم و گفتم ابداً دولت ایران همچو کاری یعنی تشکری نکرده است... عاقبت تسلیم شد، معذلک مدعیات ما را رد مـی کرد...، در ضمن این مباحثات، عاقبت خود ویشنسکی صحبت از مذاکره بین دو دولت ایران و روس کرد... من شخصاً از این نحوهٔ خاتمه راضی نبودم و خیلی متأسف شدم...» (خاطرات، ۲۷٤- ۲۷۵) .

پس از حکیم الملک، احمد قوام (قوام السلطنه) نخست وزیر شد (بهمن ۱۳۲٤ - آذر ۱۳۲٦) .[5] «قوام السلطنه در روزهای پیش از نخست وزیری، تصویری از خود نشان داده بود که وی تنها نامزد نخست وزیری ست که قادر است انبوه مشکلات کشور را حل کند». مهمترین مشکل مملکت بحران آذربایجان بود. «حزب توده با تمام وجود نخست وزیری قوام السلطنه را استقبال و او را چنین وصف کرد «آخرین شخصی که می تواند برای بحران کشور راه حلی مسالمت آمیز به اجرا در آورد»»[10] (ص ۱۵۲) . این حزب به امید آن که در مجلس پانزدهم کرسیهای بیشتری تصاحب خواهد کرد، به مخالفت با طرح تمدید مجلس چهاردهم پرداخت و در بیستم اسفند ۱۳۲٤ مجلس چهاردهم رسماً منحل گردید. قوام السلطنه به قصد حل مشکلاتی که بین ایران و شوروی به وجود آمده بود در ۳۰ بهمن ۱۳۲٤ سفر نوزده روزهٔ خود را به مسکو آغاز کرد. در مذاکرات مسکو «موضعی که شورویها در قبال آذربایجان پذیرفته بودند دارای دو مشخصهٔ مغایر با هم بود. از یک طرف، از درگیری مستقیم در امور داخلی ایران به وضوح اِعراض می کردند و از سوی دیگر دلواپسی خود را از تحولات سیاسی آینده در آذربایجان پنهان نمی داشتند. خودداری شورویها از درگیری در ایران، آن گاه بهتر فهمیده می شود که به فشارهای بین المللی زیادی که در مورد میزان درگیری شان در اروپا بر آنان وارد می شد، توجه شود...». قوام در مسکو به جز مسألهٔ خودمختاری آذربایجان، تحصیل امتیاز نفت در شمال ایران را که مورد علاقهٔ شوروی بود، و نیز موضوع حساس تخلیهٔ ایران را از قوای شوروی مطرح کرد (ص ۱۵۳-۱۵٤). در ایامی که وی در مسکو بود، در روز ۱۱ اسفند ۱۳۲٤ مهلت شش ماه پس از پایان جنگ دوم جهانی برای تخلیهٔ ایران به سر رسید، در حالی که امریکا و انگلیس نیروهای خود را پیش از این تاریخ از ایران بیرون برده بودند، در اول مارس (دهم اسفند) «رادیو مسکو اعلام کرد که نیروهای شوروی از بعضی نواحی مانند خراسان، شاهرود و سمنان تا فردای آن روز

بیرون خواهند رفت. اما این نیروها در دیگر نواحی شمال ایران، تا زمانی که وضعیت سیاسی منطقه آرام شود، باقی خواهند ماند».[11] مصدق در مجلس اعلام کرد که «مسألهٔ تخلیه خاتمه یافته تلقی می شود و حکومت ایران حق ندارد دربارهٔ آن مذاکره کند». سخنرانی پرشور وی مورد تأیید اکثریت نمایندگان مجلس قرار گرفت (ص ١٥٤–١٥٥). از سوی دیگر تقی زاده می نویسد: «در این موقع [١٠ اسفند ١٣٢٤] قوام السلطنه در مسکو بود. من از لندن تلگرافی به او کردم که شما فوراً پروتست بکنید. دکتر شفق که با او بود گفت تلگراف شما که رسید فوراً اقدام کرد» (خاطرات، ٢٧٦). پس از بازگشت قوام از مسکو، در ٢٧ اسفند ١٣٢٤ حسین علا که ریاست هیأت نمایندگی ایران را در سازمان ملل متحد به عهده داشت، «دومین شکایت رسمی ایران را به شورای امنیت تسلیم کرد. در پاسخ، آندری گرومیکو سفیر شوروی نزد ملل متحد، از شورای امنیت تقاضا کرد رسیدگی به این مسأله را تا ١٠ آوریل (٢١ فروردین) به تعویق بیندازد» (ص ١٥٥).

موضوع قابل توجه آن است که در این زمان روابط علا و قوام السلطنه به شدت خصمانه بود. ظاهراً علا در چند مورد به اقدامهایی دست زده بود که با سیاست نخست وزیر هماهنگی نداشت. تقی زاده در این مورد می نویسد: «دولت ایران مجدداً مجبور شد به سازمان ملل شکایت بکند. آن جا هم مرحوم علاء که نمایندهٔ ایران بود مباحثات زیادی با نمایندگان روس داشت. اما بدبختانه پشتیبانی کامل از او از طهران به عمل نمی آمد. حتی مظفر فیروز که شخص شرور و فتنه انگیزی بود تلگرافی از طرف مرحوم قوام السلطنه به او کرد که در این کار [شکایت از شوروی] کوتاه بیاید. من در آن موقع... به ژنو رفته بودم... شب در منزل خود در هتل خوابیده بودم که تلفن پهلوی گوش من صدا کرد. تقریباً نصف شب بود. وقتی تلفن را برداشتم معلوم شد مرحوم علاء از نیویورک می خواهد با من صحبت بکند. آن بیچاره از این تلگراف طهران [تلگراف مظفر فیروز] خیلی مضطرب شده بود و نمی دانست چه بکند. خواسته بود با من مشورت به عمل بیاورد. به سفارت ایران در لندن تلفن کرده بود، گفته بودند، رفته به ژنو. آن وقت به هتلهای مختلف ژنو تلفن کرده بود تا عاقبت مرا در این هتل پیدا کرده بود. گفت تلگرافی از طهران رسیده است که در اقدامات خود مداومت نکند. این کار به القاء و اغوای مظفر فیروز بود که علاء را و مملکت را رسوا کرد و قوام السلطنه هم تسلیم بود. [علاء] می پرسید چه باید بکند. خیلی به او سخت می آمد که دنبالهٔ مباحثات را در شورای امنیت قطع کند. مظفر فیروز که به قوام السلطنه خیلی نزدیک شده بود و خود را معاون او می نامید به مخبرین جراید اظهاراتی بر علیه علاء کرده بود و گفته بود او چنین مأموریتی ندارد. مصلحت بینی من این شد که

آقای علاء آن تلگراف طهران را ندیده بگیرد و فردای آن روز به بحث خود مداومت بکند. او نیز چنین کرد...» (خاطرات، ۲۷۶-۲۷۷). از همین جا معلوم می شود که شاه در ماجرای آذربایجان نیز فعال بوده است. چه علا شکایت دوم ایران را از شوروی علی رغم نظر قوام السلطنه در شورای امنیت طرح کرده است، همان طوری که تقی زاده نیز برخلاف دستور قوام السلطنه نخست وزیر، شکایت اول ایران را به دستور حکیم الملک در شورای امنیت سازمان ملل مطرح ساخته بود.

برگردیم به سفر قوام السلطنه به مسکو. وی پس از بازگشت از شوروی، منتظر دریافت پیشنهاد نهایی شوروی بود. در ۲۹ اسفند ۱۳۲۴ سادچیکف با مجموعه ای از پیشنهادها وارد تهران شد و در ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ بیانیهٔ مشترکی به امضای قوام و سادچیکف منتشر گردید. «نکات مورد توافق طرفین عبارت بود از: قوای ارتش سرخ که از تاریخ ٤ فروردین ۱۳۲۵ تخلیهٔ خاک ایران را آغاز کرده است، بقیهٔ کار را ظرف یک ماه و نیم به پایان می رساند. موافقتنامهٔ تشکیل شرکت نفتی سهامی عام ایران - شوروی، برای تصویب، حداکثر تا هفت ماه پس از تاریخ ٤ فروردین به مجلس پانزدهم تقدیم خواهد شد»، و مهمتر از همه آن که «مشکلات مربوط به آذربایجان یک امر داخلی ایران به شمار می رود. توافقهای آشتی جویانه ای بین حکومت ایران و اهالی آذربایجان به منظور اجرای اصلاحات بر اساس قوانین ایران و روحیهٔ حسن نیت به عمل خواهد آمد»[12] (ص ۱۵٦). ملاحظه می فرمایید در این بیانیه، سخن از «اهالی آذربایجان» است نه «ملت آذربایجان» و نیز سخن از «قوانین ایران» است نه «قوانین دولت آذربایجان». بدین ترتیب، دولت شوروی با صدور این بیانیهٔ مشترک عملاً فرقهٔ دموکرات آذربایجان را در وسط زمین و آسمان رها کرد.

سپس، دولت ایران در ۲ اردیبهشت ۱۳۲۵ «بیانیه ای را به همراه تصمیم هیأت دولت در مورد مسألهٔ آذربایجان انتشار داد» که آنچه را فرقهٔ دموکرات رشته بود یکسره بدین شرح پنبه کرد. وزرای کابینهٔ پیشه وری هر یک به حد رؤسای ادارات تنزل مقام یافتند که به وسیلهٔ انجمنهای ایالتی و ولایتی انتخاب خواهند شد و احکامشان از طرف دولت تهران صادر خواهد شد. تعیین استاندار با جلب نظر انجمنهای ایالتی با دولت خواهد بود نصب فرماندهان نظامی و ژاندارمری از طرف دولت به عمل خواهد آمد. زبان رسمی آذربایجان مانند سایر نواحی کشور زبان فارسی می باشد...» (ص ۱۵٦-۱۵۷). به علاوه دولت، هیأتی را از آذربایجان به تهران دعوت کرد تا «گامهای نخستین به سوی حل و فصل نهایی قضیهٔ مربوط به آذربایجان» برداشته شود. در تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۲۵ «هیأت

هفت نفره از دموکراتها به ریاست پیشه وری وارد فرودگاه قلعه مرغی تهران شد» (ص ۱۵۷). مذاکرات دو هفته ادامه داشت و پیشه وری کاری از پیش نبرد. وی پس از مراجعت از تهران، در فرودگاه تبریز به حکومت مرکزی اخطار کرد: «... آزادی کسب شده به نیروی فداییان مسلح را هیچ کس نخواهد توانست از ما بگیرد. ما همان وقت می توانستیم به تهران رفته، حکومت ارتجاعی تهران را از میان برداریم تا تمام ایران آزاد شود، اما شرایط بین المللی ایجاب می کرد که آذربایجان گذشت کند»[۱۴] (ص ۱۶۴). در حقیقت دموکراتها از روز اول درصدد بودند «از آذربایجان یک دولت مستقل یا حکومت خودمختار در داخل ایران بسازند که همه امور منطقه را اداره کرده، واز جمله ارتش مستقر در منطقه را زیر نظر داشته باشد. در این صورت حکومت مرکزی تنها در روابط خارجی دخالت داشت». ولی چنان که گفته شد پس ازمدتی «قبول کردند که «مجلس ملی» خود را «انجمن ایالتی آذربایجان» بخوانند و نام «شورای وزیران» را به «شورای مدیران» تغییر دهند و «وزرای محلی» را به «مدیران محلی دوایر دولتی» تغییر نام دهند». با این همه دربارهٔ مسألهٔ اصلاحات ارضی و سازمان نظامی با بن بست مواجه بودند (ص ۱۶۵). وقتی در ۲۳ اردیبهشت «مشخص شد که مذاکرات به شکست انجامیده است، حکومت مرکزی، اندکی بعد، یک هیأت نمایندگی را برای ادامهٔ مذاکرات روانهٔ تبریز ساخت» (ص ۱۶۵-۱۶۶). سرانجام در ۲۳ خرداد ۱۳۲۵ مصالحهٔ نهایی بین نمایندگان دولت و نمایندگان آذربایجان حاصل شد که به امضای پیشه وری و مظفر فیروز رسید (ص۱۶۷-۱۶۸). اما بسیاری از دموکراتها در قبال این موافقتنامه عکس العمل موافقی نشان ندادند و برخی آن را پیمان تسلیم خواندند. در نتیجه پیشه وری ناچار گردید در «خطابه ای تاریخی» که از رادیو تبریز پخش شد بگوید «... نه آقای قوام السلطنه سر ما کلاه گذاشته و نه ما به فکر فریب دادن او هستیم...» (ص ۱۶۸-۱۶۹). با این موافقتنامه، دموکراتها چاره ای جز این نداشتند که خود را با وضع موجود تطبیق دهند.

از سوی دیگر، قوام درزمانی که در اوج قدرت بود، یعنی در اواخر خرداد ۱۳۲۵، به تأسیس حزب دموکرات ایران پرداخت بیشتر بدین منظور که انتخابات دورهٔ پانزدهم را قبضه کند و راه را بر طرفداران شاه و مخالفان خود ببندد. او کابینه ای ائتلافی نیز تشکیل داد که در آن سه تن از حزب تودهٔ ایران (ایرج اسکندری، دکتر مرتضی یزدی و دکتر فریدون کشاورز به ترتیب وزیر پیشه و هنر، بهداری، و فرهنگ) و یک تن از حزب ایران (اللهیار صالح، وزیر دادگستری) شرکت داشتند. ناگفته نماند که در آن روزها عده ای در ایران می پنداشتند که برگ برنده صد در صد در دست پیشه وری ست و باید با

او کنار آمد. ظاهراً بر اساس همین پندار بود که حزب ایران در میان بهت و حیرت همگان، طی اعلامیه ای به امضای اللهیار صالح و مهندس غلامعلی فریور با حزب تودهٔ ایران ائتلاف کرد. جملهٔ کنایه آمیز شاه در سالهای بعد به «کسانی که به سلامتی پیشه وری شراب خوردند» اشاره ای بود به ائتلاف حزب ایران و رهبرانش با توده ای ها. قوام که با به راه انداختن حزب دموکرات ایران می خواست هم در برابر شاه قدرت نمایی کند و هم در برابر حزب تودهٔ ایران و حزب دموکرات آذربایجان، به مناسبت صدمین روز تأسیس حزبِ خود تظاهراتی برپا ساخت که تا آن زمان در ایران اگر بی سابقه نبود کم سابقه بود.

در ۳۰ مرداد ۱۳۲۵ هیأت نمایندگی آذربایجان به تهران وارد شد، ولی در ضمن مذاکرات ابتدایی معلوم گردید که دولت به هیچ وجه حاضر نیست با دموکراتها کمترین سازشی بکند. چند هفته پیش از این هم، قوام السلطنه در مذاکره با سفیر امریکا در تهران به وی «صریحاً گفته بود که مصمم است راه خود را ادامه دهد ... اگر گفتگوها به شکست بینجامد، او ممکن است برای بازگردانیدن آذربایجان به ایران به زور متوسل شود». به علاوه یادآوری کرده بود «دلیل این که این قدر نسبت به آذربایجان و حزب توده تاکنون مماشات کرده، عدم اطمینان وی به ارتش ایران بوده است که اکنون وی به آن اعتماد دارد»[16] (ص ۱۷۰- ۱۷۱).

موضوع قابل توجه دیگر آن است که پس از امضای موافقتنامهٔ پیشه وری و مظفر فیروز، خوزستان و سپس فارس نیز تقاضا کردند همان امتیازاتی که به آذربایجان داده شده است به آنها نیز باید داده شود. به علاوه «قشقاییها نیز همزمان با رودررویی با حاکمیت دولت مرکزی، اعلامیه ای مشتمل بر درخواستهای» خود منتشر کردند که از جملهٔ آنها بود: «اخراج وزیران توده ای از کابینه، تغییر رؤسای ناصالح در ارتش، تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی و....».[17] قوام السلطنه بدون مشورت با اعضای کابینهٔ خود سرلشکر زاهدی را به عنوان نمایندهٔ ویژه به فارس فرستاد تا اختلاف با ایلات جنوب کشور حل و فصل گردد (ص ۱۷۲). وزرای توده ای کابینه به عنوان این که در مسألهٔ «بحران جنوب» با آنان مشورت نشده، اعلام کردند در جلسات کابینه شرکت نخواهند کرد،[18] البته به گمان این که قوام با آنان کنار خواهد آمد. برعکس قوام «در ۲۵ مهر استعفای کابینهٔ خود را به شاه داد و شاه هم آن را پذیرفت و دوباره قوام را به تشکیل حکومت جدید مأمور ساخت». و بدین ترتیب کابینهٔ ائتلافی پس از ۷۷ روز سقوط کرد (ص ۱۷۳-۱۷۴).

مرحلهٔ دیگر مبارزهٔ دولت مرکزی با فرقهٔ دموکرات آذربایجان در پائیز ۱۳۲۵ آغاز شد. بدین شرح که «قوام السلطنه با در دست داشتن فرمان شاه برای اجرای انتخابات مجلس

پانزدهم و با اطمینان از حمایت ارتش» تشخیص داد که حالا زمان اجرای مرحلهٔ اساسی کار فرارسیده است. از طرف دیگر پیش از این، بر طبق توافق شفاهی دولت مرکزی و فرقهٔ دموکرات، انجمن ایالتی آذربایجان (یعنی مجلس ملی پیشین) در ۲۰ آبان ۱۳۲۵ تصویب کرده بود زنجان به حکومت مرکزی بازگردانده شود،[۱۹] که این امر البته ضربه ای کاری برای فرقه ای ها بود. آخر آبان «ارتش ایران به فرماندهی شاه، مانوری در خارج تهران ترتیب داد،[۲۰] و در همان روز حکومت، بر مطبوعات مخالف سانسور وضع کرد و دفاتر جبهه، روزنامهٔ حزب ایران را تعطیل کرد»[۲۱] (ص ۱۷۸–۱۷۹). «دوم آذر ۱۳۲۵، روز موعود برای تسلیم زنجان به حکومت مرکزی، ارتش ایران به ناگهان به باقیماندهٔ فداییان در این شهر حمله برد و همهٔ ادارات دولتی را تصرف کرد». «با استقرار نیروهای حکومت مرکزی در پشت دیوارهای شهر زنجان، نخست وزیر قوام السلطنه در بیانیه ای که راجع به «آمادگی برای انتخاباتی سریع» انتشار داد، اعلام کرد: نظر به این که دولت در برابر مجلس شورای ملی مسؤولیت تامه دارد، باید برای حسن جریان انتخابات کمال اهتمام را در حفظ نظم و امنیت به عمل آورد، و به اندازهٔ لزوم در تمام شعب انتخابیه به قدر کافی از قوای نگهبانی [ژاندارمری] و در صورت لزوم از قوای ارتش اعزام نماید. قوای اعزامی از تهران خواهد بود. این احتیاط در تمام نقاط ایران بلااستثناء مجرا خواهد بود»[۲۲] (ص ۱۷۹–۱۸۰). جاوید استاندار آذربایجان که از سوی حکومت مرکزی منصوب گردیده بود، طی تلگرامی از قوام پرسید «که آیا او قوای دولتی را به آذربایجان نیز خواهد فرستاد؟»[۲۳] پاسخ نخست وزیر مثبت بود.[۲۴] پس پیشه وری در سرمقاله ای قوام را متهم ساخت که «خدعه گری ست که در شش ماه گذشته سیاست نادیده گرفتن آذربایجان را تعقیب کرده است. او در حالی که راه حل مسالمت آمیزی را دربارهٔ این اختلاف وعده می دهد خود را برای یک راه حل نظامی هم آماده می سازد» و آن گاه عبارت تاریخی خود را بر قلم آورد که «اولمک وار، دونمک یوخ!»[۲۵] [مرگ هست، بازگشت نیست] (ص ۱۸۰–۱۸۱). در این موقع قوام السلطنه اخطار تندی کرد که «... چنانچه در برابر قوای دولتی ایستادگی شود، عواقب وخیم و مسؤولیت آن را متصدیان امور آن ایالت دریافت خواهند کرد»[۲۶] (ص ۱۸۱). «در ۱۶ آذر کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ دموکرات، در اعلامیه ای به امضای پیشه وری، رسماً حالت جنگ با حکومت مرکزی را اعلام داشت. در اعلامیهٔ عمومی فرقه که خطاب به هموطنان ایرانی ست، پیشه وری مدعی شد که آماده است با عزم راسخ به جنگ بپردازد: «ما آشکارا گفته ایم که در آذربایجان کسی در فکر جنگ نیست. ولی اگر آقای قوام السلطنه به زبان توپ با ما سخن گوید، ما از آزادی خود دفاع خواهیم کرد»[۲۷] (ص۱۸۲). در ۱۹ آذر «قوام السلطنه فرمان

نهایی را صادر کرد که در آن به ارتش ایران دستور می داد به تبریز رو بیاورند».[۲۸] در این هنگام در تبریز در آخرین جلسهٔ مشورتی رهبران فرقهٔ دموکرات آذربایجان، بین آنان دودستگی به وجود آمد، ولی «در پایان جلسه با وساطت قلی اف، وابستهٔ نظامی کنسولگری شوروی در تبریز، بی ریا به عنوان دبیراول فرقه برگزیده شد و به پیشه وری و بادگان و جهانشاه لو افشار توصیه شد که خاک ایران را به سوی آذربایجان شوروی ترک کنند»[۲۹] (ص ۱۸۳). ۲۱ آذر ۱۳۲۵ ارتش ایران وارد آذربایجان شد و تنها با مقاومت محدودی در چند شهر روبرو گردید. در همان چند روز اول، عده ای بین ۱۵ تا ۲۰ هزار تن از فرقه ای ها و توده ای ها از آذربایجان به شوروی گریختند و بدین ترتیب حکومت تجزیه طلبان آذربایجان بیش از یک سال نپایید و آذربایجان به ایران بازگشت.

و اما، دربارهٔ این که چرا دولت شوروی در برابر ایران به اصطلاح کوتاه آمد و حکومت دست نشاندهٔ خود مختار آذربایجان را به امان خدا رها ساخت، چنان که گفتیم از جمله درگیری شوروی را در کشورهای اروپای شرقی، که به آن اشاره کردیم، نباید از نظر دور داشت، و نیز تصمیم قطعی امریکا و انگلستان را که در برابر پیمان شکنی شوروی یک قدم عقب ننشینند. اما برخی از هموطنان ما معتقدند عقب نشینی شوروی دلیلی جز اولتیماتوم ترومن به استالین نداشت. تورج اتابکی مؤلف کتاب آذربایجان در ایران معاصر که سوابق این امر را جزء به جزء بررسی کرده است گزارش می دهد که این ادعا به هیچ وجه درست نیست.

سابقهٔ امر بدین قرار است: پس از پایان جنگ جهانی دوم و انقضای مهلت شش ماهه ای که قوای خارجی می بایست ایران را تخلیه می کردند، چنان که گفتیم شوروی از این کار سر باز زد. بر اساس اسناد منتشر شده، دولت انگلیس در یادداشت ٤ مارس ۱۹٤٦ (۱۳ اسفند ۱۳۲٤) خود خطاب به دولت شوروی از آن دولت خواست دلایل عدم تخلیهٔ ایران را توضیح بدهد. وزیر امور خارجهٔ امریکا نیز در ۵ مارس ۱۹٤٦ (۱٤ اسفند ۱۳۲٤) یادداشتی برای مولوتف فرستاد که «لُبّ کلام برنز، وزیر امور خارجهٔ امریکا به این قرار بود: «از آن جا که مهلت اعلام شده برای خروج تمام سپاهیان بیگانه از ایران به پایان رسیده و از آن جا که اتحاد جماهیر شوروی ست که بی اعتنا به اعتراض دولت ایران هنوز سپاهیان خود را در این کشور نگاهداشته است، دولت ایالات متحد امریکا، ضمن ابراز نگرانی، اعلام می کند که نمی تواند در برابر این وضع بی اعتنا باقی بماند. روابط بین دو کشور ایالات متحد امریکا و اتحاد جماهیر شوروی در طول جنگ علیه دشمنی مشترک، به گونهٔ دوستانه ای گسترش یافت. از آن پس ما همیار یکدیگر در سازمان ملل متحد

بوده ایم، اینک دولت ما به طور جدی امیدوار است که اتحاد جماهیر شوروی به خاطر گسترش اعتماد بین المللی که لازمهٔ پیشرفت صلح آمیز همهٔ ملل جهان است، هرچه زودتر سپاهیان خود را از خاک ایران فرا بخواند»[۳۰] (ص ۱۸۸-۱۸۹). به طوری که می بینیم در این یادداشت، سخنی از اولتیماتوم - نه اتمی و نه غیر اتمی - در میان نیست» (ص ۱۸۹).

ماجرای «اولتیماتوم» از این جا آغاز شد که شش سال پس از تخلیهٔ ایران از قوای شوروی، «ترومن رئیس جمهوری ایالات متحدهٔ امریکا، در کنفرانس مطبوعاتی ۲۴ آوریل ۱۹۵۲ (٤ اردیبهشت ۱۳۳۱) برای نخستین بار از اولتیماتومی یاد کرد که گویا راجع به خروج سپاهیان اتحاد شوروی از ایران، به استالین تسلیم نموده بوده است» (ص ۱۸۹). در روزنامهٔ نیویورک تایمز مورخ ۲۵ آوریل ۱۹۵۲ که این خبر درج شده، «سردبیر روزنامه یادآوری کرده است که تقریباً دو ساعتی پس از کنفرانس مطبوعاتی مزبور، سخنگوی کاخ سفید، اصطلاح اولتیماتوم را که مورد استفادهٔ رئیس جمهوری قرار گرفته بود چنین تعبیر کرد که رئیس جمهوری این اصطلاح را به گونهٔ عامیانه اش به کار برده است نه در معنای اصطلاحی آن: «منظور ایشان بیشتر تأکید بر رهبری دولت ایالات متحد در سازمان ملل متحد و به ویژه شورای امنیت و به خصوص تلاشهای دیپلماتیک بهار سال ۱۹٤۶ بوده است، زیرا این رهبری به خروج نیروهای اتحاد شوروی از ایران منجر گردید»[۳۱] (ص ۱۸۹). ترومن بعداً، هم در کتابش، سالهای آزمایش و امید،[۳۲] و هم در نوشته ای در نیویورک تایمز مورخ ۱۳ اوت ۱۹۵۷ و نیز دو سال بعد در گفت و شنود با دانشجویان دانشگاه کلمبیا[۳۳] از این موضوع با لفظ «پیام» یاد کرد، و چون وی این مطلب را چند بار به صورتهای مختلف تکرار کرده بود، «روزنامهٔ نیویورک تایمز از ترومن خواست توضیح بیشتری در این زمینه بدهد». پاسخ ترومن چنین بود: «برای استالین پیامی فرستادم که اگر ایران را تخلیه نکند من سپاهیان ایالات متحده را وارد صحنه خواهم کرد... این پیام را برای آوریل هریمن [سفیر ایالات متحد در شوروی] فرستادم تا شخصاً به استالین تسلیم نماید» (ص ۱۹۱). خبرنگاران بلافاصله با هریمن در این باب تماس گرفتند. او گفت که «نه تنها چنین پیامی را به یاد نمی آورم بلکه در آن هنگام - مارس ۱۹٤۶ - در مسکو نبودم و از راه آسیای دور به امریکا مراجعت می کردم».[۳٤] جورج کانن کاردار وقت امریکا در مسکو نیز «یکسره منکر وجود چنین اولتیماتومی» شد. و «سرانجام، مسؤولان بایگانی دولتی ایالات متحده از جنجالی که گه گاه راجع به اولتیماتوم بروز می کرد، کلافه شده در یکی از مجلدات «اسناد روابط خارجی ایالات متحد» صریحاً اعلام داشتند که: «هیچ سندی که حاکی از تسلیم اولتیماتومی به اتحاد شوروی باشد، در بایگانی دولتی و نیز در

اسناد وزارت دفاع به دست نیامده است. از این گذشته، از کارمندان بلندپایه ای که در سال ۱۹۴۶ در دولت وقت ایالات متحد مسؤولیتی داشتند، کسی نتوانسته است فرستادن چنین اولتیماتومی را تأیید کند»[۳۵] (ص ۱۹۱).

با وجود این هیچ فرد منصفی نمی تواند و نباید نقش مهم و سرنوشت ساز امریکا و سازمان ملل متحد را در واداشتن شوروی به تخلیهٔ ایران نادیده بگیرد، همچنان که نمی تواند و نباید نقش شاه، حکیم الملک، تقی زاده، قوام السلطنه، علاء، ارتش ایران، و به ویژه نقش مهم اهالی آذربایجان را در بازگرداندن آذربایجان به ایران نادیده بینگارد.

و اما، یکی از کسانی که در این اواخر دربارهٔ آذربایجان - از روی بصیرت و بیغرضی - سخن گفته احمد میرفندرسکی آخرین وزیر امور خارجهٔ ایران در رژیم پیشین ایران - در کابینهٔ شاپور بختیار (۶ دی - ۲۲ بهمن ۱۳۵۷)[۵] - است. او با آن که در سال ۱۹۷۳ - در سمت قائم مقام وزیر امور خارجه - به هنگام جنگ اعراب و اسرائیل برخلاف دستور شاه که فقط اجازهٔ پرواز شش فروند هواپیمای روسی حامل کمکهای دارویی و قطعات یدکی را از آسمان ایران به مصر داده بود، به ۳۲ فروند هواپیمای روسی اجازهٔ پرواز از آسمان ایران را داد، و بدین سبب مغضوب شاه گردید و خانه نشین، و نیز با آن که در کابینهٔ سی و هفت روزهٔ شاپور بختیار که کابینه ای صد در صد «مصدقی» بود، وزیر امور خارجه بود، در مسألهٔ مورد بحث ما از جادهٔ انصاف منحرف نگردیده است. او می گوید:

«... در هر حال ناسیونالیسم رضاشاهی با اشغال ایران و پایان گرفتن سلطنت او پایمال شد. اما ذات ناسیونالیسم ایرانی از بین نرفت بلکه تیزی و برندگی خاصی پیدا کرد. مثل کاردی که در برخورد با سنگ حوادث تیزتر شود. جلوه ای از این ناسیونالیسم را در قضیهٔ آذربایجان می بینیم. می بینیم که طمع همسایهٔ شمالی موجب شد حس ناسیونالیستی در مردم ایران به شدت تحریک شود. همین حس ناسیونالیستی بود که حزب توده را در معرض انشعاب قرار داد و نظر عمومی را نسبت به آن تغییر داد. ناسیونالیسم در این جا مانند ویتنام و جاهای دیگر با کمونیسم پیوند نخورد، برعکس، علیه کمونیسم عمل کرد... روسها بزرگترین خبطی که مرتکب شدند علَم کردن فرقهٔ دموکرات و به راه انداختن بازی آذربایجان بود که هیچ ایرانی واقعی آن را تایید نکرد. روسها با این بازی نافرجام نه فقط چیزی به دست نیاوردند، بلکه اعتماد ملت ایران را هم نسبت به خودشان از دست دادند. نکته ای که در این جا باید متذکر بود این است که در این مرحله از تاریخ ایران، سلطنت پایگاه اصلی ناسیونالیسم ایرانی بود. رجال سیاسی ایران که در این قضیه وارد بودند و اقدام کردند هر کدام به سهم خود زحمت زیادی کشیدند. سهم مرحوم قوام

السلطنه به ویژه در حافظهٔ تاریخ ضبط شده است. قوام السلطنه نهایت کاردانی و زیرکی را به کار برد و نقش خود را به عنوان یک زمامدار و سیاستمدار برجسته به خوبی ایفا کرد. مع هذا اگر آن پایگاه ناسیونالیستی وجود نمی داشت کار بیشرفت نمی کرد. جایی وجود داشت که قوام السلطنه به آن تکیه کند و با اتکاء بدان در راه حل و فصل قضیهٔ آذربایجان قدم بردارد و پیش برود.....».[۳۶]

وظیفهٔ ماست که یاد کسانی را که در یکی از بحرانی ترین ایام تاریخ معاصر ایران برای حفظ تمامیت ارضی ایران به جدّ کوشیدند و آذربایجان و زنجان و کردستان را به ایران بازگردانیدند گرامی بداریم. و نیز از یاد نبریم که اگر محمد علی فروغی ذکاء الملک، در پیمان سه جانبهٔ بهمن ۱۳۲۰، ضرب الاجل شش ماه پس از پایان جنگ جهانی دوم را برای خروج نیروهای بیگانه نگنجانیده بود، در تجزیهٔ آذربایجان، ایران دستاویزی برای مراجعه به سازمان ملل متحد نداشت.

جلال متینی
آذرماه ۱۳۷۷

یادداشتها:

* توضیح دربارهٔ نقشهٔ شمارهٔ ۱: *New General Atlas* در سال ۱۸۱۷ (دو سال پس از شکست ناپلئون در واترلو) به وسیلهٔ مؤسسهٔ تامپسون (در ادینبورو، اسکاتلند، بریتانیای کبیر) منتشر گردیده است. این نقشه را فریدون احدپور و سعید پیرنظر تکثیر کرده اند.

از نقشهٔ رنگین مورد بحث، کپی کوچکی برای چاپ در این مقاله تهیه شد که از جمله به علت کثرت اسامی مذکور در آن، به هیچ وجه قابل استفاده نبود. بدین جهت از آن نقشه، کپی ای تهیه شد که در آن به طوری که ملاحظه می نمایید، تنها مرزهای ایران، حدود ایالات، و برخی از اسامی مهم مذکور نشان داده شده است.

۱- منوچهر پارسادوست، ریشه های تاریخی اختلافات ایران و عراق، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۹، به ترتیب ص ۱۹۷-۲۱۸، ۲۲۵ به بعد، ۴۱۳ به بعد.

۲- همان کتاب، به ترتیب ص ۲۲۷، ۳۵۸.

۳- مَصطفی وزیری، در دو سخنرانی با عنوانهای «ابداع و تحمیل هویت ایرانی» و «هویت اسلامی، هویت ایرانی: یک دوگانگی فرهنگی» و نیز در کتاب ...*Rethinking of Iranian Identity* این مساله را مطرح ساخته است. رک. جلال متینی، «آینهٔ عبرت»، ایران شناسی، سال ۴، ش ۴ (زمستان ۱۳۷۱)، ص ۶۸۱-۶۹۱.

۴- مجلهٔ همبستگی، «نشریهٔ فدراسیون سراسری شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی»، که در سوئد به رایگان توزیع می شود، در جواب اعتراض خواننده ای به نام بهروز پارسی به فرهاد بشارت، سردبیر همبستگی، که چرا به جای «خلیج فارس»، کلمهٔ «خلیج» را به کار برده اید، مسؤول پاسخ دادن به نامه های رسیده، از سوی مجلهٔ همبستگی، از کاربرد لفظ «خلیج» دفاع کرده است. رک. ج. م.، ایران شناسی، سال ۶، ش ۱ (بهار ۱۳۷۳)، ص ۲۳۰-۲۳۲.

۵- دوران نخست وزیری افرادی که در این مقاله، در درون پرانتز، از آنان یاد شده، برگرفته از کتاب: سی و هفت

سال، نوشتهٔ احمد سمیعی، تهران، چاپ دوم، مهر ۱۳۶۵ است.

۶- باقر عاقلی، روز شمار تاریخ ایران، تهران، چاپ نشر گفتار، جلد اول، چاپ سوم، ۱۳۷۴، ص ۵۱۵-۵۱۹).

این پیمان پس از مقدمه دارای نُه فصل و ضمائم و تعلیقات است. مقدمهٔ پیمان: «اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران از یک طرف و اعلیحضرت پادشاه بریتانیای کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ماوراء بحار و امپراتور هندوستان و هیأت رئیسهٔ شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از طرف دیگر، نظر به اصل منشور آتلانتیک که رئیس جمهور دولت متحدهٔ امریکا و نخست وزیر دولت انگلستان در چهاردهم ماه اوت ۱۹۴۱ بر آن توافق کرده و به جهان اعلام نموده اند و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیز در بیست و چهارم سپتامبر ۱۹۴۱ اصل مزبور را تأیید نموده و دولت اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران هم توافق کامل خود را با آن اصل ابراز می نمایند و مایلند که با ملل دیگر جهان به طور یکسان از آن بهره مند شوند و چون آرزومند می باشند که رشتهٔ دوستی و حسن تفاهم فیما بین استوار شود و نظر به این که این مقاصد به وسیلهٔ عقد پیمان اتحاد بهتر حاصل شود توافق نمودند که برای این منظور پیمانی منعقد سازند و نمایندگان مختار خود را از این قرار تعیین نمودند ...». این پیمان را «علی سهیلی، وزیر امور خارجهٔ شاهنشاهی»، «سر ریدر ویلیام بولارد، وزیر مختار و نمایندهٔ فوق العادهٔ اعلیحضرت پادشاه انگلستان در ایران»، و «آندریویچ اسمیرنوف، سفیر کبیر فوق العادهٔ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران» از طرف دولتهای خود امضاء کرده اند.

از آقایان صدرالدین الهی و احمد توکلی که به خواهش نگارندهٔ این سطور کُپی «پیمان سه جانبه» را در اختیارم قرار داده اند، سپاسگزارم.

۷- شمارهٔ صفحه یا صفحاتی که بی ذکر مأخذ در درون پرانتز، در پایان مطالب منقول ذکر گردیده، همه برگرفته است از: تورج اتابکی، آذربایجان در ایران معاصر، ترجمهٔ محمد کریم اشراق، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۶ (توضیح آن که یادداشتهای شمارهٔ ۹ تا ۳۵ در این مقاله نیز همه برگرفته از همین کتاب است).

مشخصات متن اصلی کتاب بدین قرار است:

Touraj Atabaki, *Azerbaijan Ethnicity and Autonomy in Twentieth - Century Iran*, British Academic Press, London, New York, 1993.

۸- شمارهٔ صفحه یا صفحاتی که در درون پرانتز با ذکر «خاطرات» آمده، همه مربوط است به کتاب: زندگی طوفانی خاطرات سید حسن تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۸ (تاریخ مقدمهٔ کتاب به قلم ایرج افشار، زمستان ۱۳۶۲ است).

۹- آرشیو ملی واشنگتن، شمارهٔ ۸۹۱/۰۰/۱۲/۱۸۴۵ مورخ ۲۷ آذر ۱۳۲۴.

۱۰- روزنامهٔ رهبر، ش ۶۷۱، مورخ ۲۲ اسفند ۱۳۲۴.

۱۱- خان ملک یزدی، غوغای تخلیهٔ ایران، تهران، نشر سلسله، ۱۳۶۲، ص ۱۱۴.

۱۲- روزنامهٔ جبهه، ش ۱۱۹، ۱۷ فروردین ۱۳۲۵.

۱۳- همان روزنامه، ش ۱۳۳، ۳ اردیبهشت ۱۳۲۵.

۱۴- روزنامهٔ آذربایجان، ش ۱۸۵، ۹ اردیبهشت ۱۳۲۵.

۱۵- همان روزنامه، ش ۲۲۸، ۲۸ خرداد ۱۳۲۵.

۱۶- آرشیو ملی واشنگتن، شمارهٔ ۸۹۱/۰۰/۸/۱۳۴۶ مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۲۵.

۱۷- روزنامهٔ کیهان، ش ۹۸۴، ۲۸ خرداد ۱۳۲۵؛ خامه ای، انور، فرصت بزرگ از دست رفته، ص ۳۰۷؛ آرشیو ملی واشنگتن، شمارهٔ ۸۹۱/۰۰/۱۵/۲۲۴۶، مورخ ۱ خرداد ۱۳۲۵؛ روزنامهٔ ایران ما، ش ۶۳۶، دوم مهر ۱۳۲۵.

۱۸- ایرج اسکندری، خاطرات، پاریس، ۱۹۸۸، ج ۲، ص ۱۴۷.

۱۹- روزنامهٔ ظفر، ش ۴۰۰، ۲۶ آبان ۱۳۲۵.

۲۰- روزنامهٔ جبهه، ش ۲۹۸، ۳۰ آبان ۱۳۲۵.

۲۱- روزنامهٔ نبرد امروز (به جای روزنامهٔ جبهه)، ش ۱، اول آذر ۱۳۲۵.

۲۲- همان روزنامه، همان شماره.

۲۳- روزنامهٔ ایران ما، ش ۶۸۴، ۴ آذر ۱۳۲۵.

۲۴- روزنامهٔ نبرد امروز، ش ۳، ۴ آذر ۱۳۲۵.

۲۵- روزنامهٔ آذربایجان، ش ۳۵۷، ۵ آذر ۱۳۲۵.

۲۶- روزنامهٔ نبرد امروز، ش ۳، ۴ آذر ۱۳۲۵.

۲۷- روزنامهٔ آذربایجان، ش ۳۶۶، ۱۶ آذر ۱۳۲۵، برای متن فارسی رجوع شود به روزنامهٔ ایران ما، ش ۶۹۳، ۱۷ آذر ۱۳۲۵.

۲۸- روزنامهٔ ایران ما، ش ۶۹۶، ۲۰ آذر ۱۳۲۵.

۲۹- جهانشاه لو افشار، ما و بیگانگان، برلن، ۱۹۸۲، ص ۳۵۸.

۳۰- اسناد روابط خارجی ایالات متحدهٔ امریکا به نقل از:

Alexander, Y. and Nanes, A., *The United States and Iran, a Documentary History*, University publication of America, 1980, pp. 162-163.

۳۱- *New York Times*, April 25, 1952, p. 4.

۳۲- Truman, Harry S., 1946-1952, *Years of Trial and Hope*, Signet Book, 1965, vol. 2, p. 117.

۳۳- Thorpe, J. A., "Truman's Ultimatum to Stalin on the 1946 Azerbaijan Crisis," *The Society for Iranian Studies News Letters*, Vol. VII, October 1972, no. 3, pp. 8-10.

۳۴- Ibid.

۳۵- United States, Department of States, *Foreign Relations of the United States*, 1946, vol. VII, Washington, 1969, p. 348.

۳۶- در همسایگی خرس، دیپلماسی و سیاست خارجی ایران از سوم شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، احمد میرفندرسکی در گفتگو با احمد احرار، مرکز کتاب، لندن، تاریخ چاپ (؟)، ص ۷۶-۷۷.